



•شنبه • ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۷ • شماره ۱۰۴۵

حدیث روز

حضرت علی (ع): خداوند روزه را واجب کرد تا به وسیله آن اخلاص خلق را بیازماید.

نهج البلاغه

ذکر روز شنبه
صدمرتبه «یارب العالمین»

آیات نور

سوره الرحمن (۵)

همه در چهار چوبی رشد می کنند که خدا مقدور کرده

«الشمس و القمر بحسبان» کلمه «حسبان» مصدر و به معنای حساب کردن است و کلمه «الشمس» مبتدا و کلمه «قمر» عطف است بر آن...و تقدیر کلام چنین است: خورشید و ماه با حسابی از خدای تعالی در حرکت اند، یعنی در مسیری و به نحوی حرکت می کنند که خدای تعالی برای آن دو تقدیر فرموده، «و النجم و الشجر یسجدان» می گویند مراد از «نجم» هر رویدنی است که از زمین سر بر می آورد و ساقه ندارد، و کلمه «شجر» به معنای رویدنی هایی است که ساقه دارند... و اما این که فرمود: گیاه و درخت برای خدا سجده می کنند، منظور از سجده، خضوع و انقیاد این دو موجود است، برای امر خدا. که به امر او از زمین سر بر می آورند و به امر او نشو و نما می کنند، آن هم (به قول بعضی ها) در چهار چوبی نشو و نما می کنند که خدا برایشان مقدر کرده است، و از این دقیق این که نجم و شجر رگ و ریشه خود را برای جذب مواد عنصری زمین و تغذی یا آن در جوف زمین می دوانند و همین خود سجده آن هاست. برای این که با این عمل خود خدا را سجده و با سقوط در زمین اظهار حاجت به همان مبدائی می کنند که حاجت شان را بر می آورد و او در حقیقت خدایی است که تربیت شان می کند.

تفسیر المیزان

حکایت

در مذمت سخن چینی

شخصی به صوفی ای گفت: «آیا می دانی فلائی پشت سرت چه گفت؟» صوفی پاسخ داد: «نمی دانم، اما تو هم چیزی نگو چون کسی که پیام دشمن را بیاورد، از دشمن بدتر است.»

میان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است برگرفته از بوستان سعدی

بریده کتاب

سن که بالا می رود...

در بیست و یک سالگی روز ها با شجاعت همراه نیستند، بلکه پر از بزدلی های کوچک و ترس های بی پایه اند و آدم زودلطمه می خورد، زخمی می شود و با نشیندن نخستین واژه های نیش دار از پا در می آید.امروز در جوشن [سپر] میان سالی نیش های کوچک روزانه به سبکی پوست را لمس می کنند و به زودی فراموش می شوند، اما در آن سن، یک حرف نستجیده باقی می ماند و به زخمی سوزنده تبدیل می شود و یک نگاه، نگاهی به پشت سر، ابدی به نظر می رسد.

برگرفته از: «ربه کا» اثر دافنه دوموریه

اندکی صبر

دل‌م...

مرتضی حاجی آقاجانی

خرامان خرامان
قدم برمی دارم
در کوچه پس کوچه های
دل‌م
تا نکند، یادی از تو...

دنیا به روایت تصویر



یاهو | لحظه پر خور دتوب با صورت باز یکن هاکی، دانمارک

تایخند

• من هنوز به امید این که به پیرمرد پولدار یکهو تو خیابون قلب اش بگیره و من بهش قرص هاش رو بدم و اونم منو به فرزندخودگی قبول کنه، دارم زندگی می کنم!
• در سست لحظه‌ای که همه ظرف ها رو می شوری و میگی آخیش تموم شد، ناگهان می بینی یک قابلمه از رو گاز داره برات دست تکون میده!
• اگر استقلال و پرسپولیس تو آسیا به همدیگه خوردن دیگه باید آبی و قرمز رو کنار بذاریم و واسه هر دو تیم آرزوی شکست کنیم!
• یک موتور سیکلت وسپا داشتم، یه روز با رفیق ام خواستیم ببینیم صفر تا صدش چند ثانیه است... از ظهر تا عصر توی اتوبان گاز دادیم، آخر ۱۰۰ تا نرفت... صفر تا صدش بینهایت بود!

خودمنوی

سیل مهربانی در شب بارانی



علیرضا کاردار | روزنامه نگار

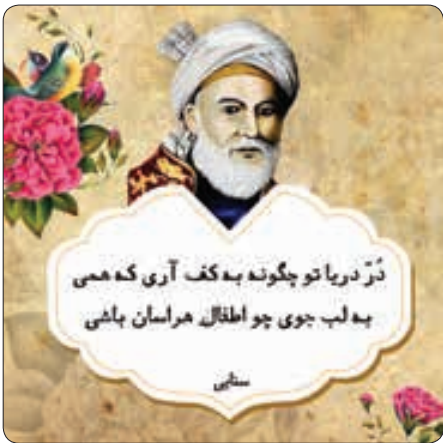
دست بر قضا دوشنبه ششی که سیل نصفه و نیمه‌ای در مشهد راه افتاد، وسط خیابان در سیل ماندم. گویا به قول معروف خیریتی بود تا از نزدیک صحنه هایی ببینم که ممکن بود حتی در خواب شب هم نبینم.
همان کسانی که در وقت عادی در اتوبوس و مترو حاضر نبودند صندلی شان را به کسی بدهند یا ذره‌ای در تاکسی جمع و جورتر بنشینند، آن شب با کمال میل جایشان را به کسانی می دادند که خیس بودند و حتی در قسمت جلوی اتوبوس، بانوان نشسته و آقایان عقب‌نشینی کرده بودند. راننده اتوبوسی که قبلا دو قدم آن طرف‌تر از ایستگاه در را باز نمی کرد تا کسی سوار شود، جلوی هر مسافری می‌ایستاد و طوری در ایستگاه نگه می‌داشت که مردم با کمترین خیس شدن سوار و پیاده شوند.
راننده خودرویی که تا دیروز به احدى راه نمی‌داد و با نهایت سرعت می‌راند، الان با حوصله صبر می کرد تا خودروی جلویی مسافرش را سوار کند و آهسته می‌راند تا آب به عابران پیاده نپاشد. مردمی که تا دیروز با فاصله از کنار هم رد می‌شدند یا هنگام نشستن در ایستگاه خودشان را جمع می کردند تا نزدیک کسی نباشند، آن شب همه زیر یک سرپناه ایستاده بودند و به بقیه می گفتند جمع‌تر بایستند تا همه جا شوند. جوانانی که صبح حاضر نبودند با تلفن شان برای پیرمردی شماره بگیرند، حالا خودشان برای بقیه خیس شده‌های زیر سایه‌بان، تاکسی آنلاین می گرفتند و هر که خشک بود برای کسی که دست اش خیس بود، دکمه‌های گوشی اش را می فشرد!
زن و شوهری که قبل بارندگی باهم حرف نمی زدند، اکنون مرد پتتر را روی سر همسرش گرفته بود و با خنده می‌دویدند تا کمتر خیس نشوند. پسری که احتمالا مدت ها بود به پدرش رنگ زده بود، در آن شب بارانی چند بار با او تماس گرفت تا ببیند کجاست که با ماشین دنبالش برود. نانوائی که برای نان به‌زور کیسه پلاستیکی می‌داد، دم در ایستاده بود و مردم را به داخل دعوت می کرد و بر رهگذران پلاستیک می‌داد تا روی سرشان بگیرند. مغازه‌داری که جلوی مشتریان زیرآب همکارش را می‌زد، آن شب به همکارش کمک می کرد اجناسش را جمع کند تا زیر آب نماند.
شب عجیبی بود. همه در حالی که آب از سر و بدنشان می چکید، می خندیدند. حتی آن پیرزنی که نگران بود در زیرزمین اش باز مانده است و آن جا را آب برخواهد داشت، یا مردی که نگران ایزوگام کهنه سقف خانه‌اش بود. آن شب همه عوض شده بودند. حتما تاثیر بارش رحمت خداوند بر سر مان بود. باران بهانه بود، کاش حال خوش آن شب برای همیشه با ما می ماند. کاش وقتی می توانیم این قدر خوب باشیم، قدر خودمان و حال خوب‌مان را بیشتر بدانیم و در دیگر شب و روزهای تر و خشک سال هم خوب بمانیم.
هر چند متأسفانه در باران سیل آسای بعدی دیگر خبری از این مهربانی‌ها نبود...

سه نقطه



رویترز | آزمایش خودروی خودران (بدون راننده) با ماکت حیوانات، چین

پند نیکان



دور دنیا

آب خوش شانس‌ی آور!



شدیدی شد که آن دورا تا پای مرگ بر اثر مسمومیت شدید هم رساند.

عروسکی که موهایش رشد می کند



عروسک بوده، در بدن او نفوذ کرده است و باعث رشد موهایش می شود.

کاکتوس خزنده



گونه نادر از کاکتوس است که بر خلاف دیگر گونه های کاکتوس، به سمت آسمان رشد نمی کند بلکه روی زمین خیمه‌ی می شود که به او این امکان را می دهد در طول بیابان روی زمین حرکت کند و خودش را به مکانی برساند که برای زنده ماندنش مناسب تر است!این گونه نادر تنها در شمال غربی صحرای مکزیک رشد می کند.



بارکرافت | برف بازی خرس قطبی، کانادا

تفال

چه لطف بود که ناگاه رشحه قلمت به نوک خامه رقم کرده‌ای سلام مرا

از اوین لحاظ

زمانه عجیبی بود

محمدعلی محمدپور | طنزپرداز

یکی از مسئولان آموزش و پرورش درباره روند تعطیلی مدارس در ماه پیش رو گفته است: اگر دانش‌آموزان کار خاصی ندارند، می‌توانند با صلاح‌دید مدیران مدارس در مدرسه حضور نیابند. واقعا خیلی دانش‌آموز بودن آسان شده است. زمان ما کجا از این چیزها بود؟ کلا زمان ما صلاح این بود که حضور داشته باشیم. طرح دیگری هم که به تازگی مسئولان می‌خواهند تصویب کنند، تعطیلی ۱۴ روزه در زمستان است. یعنی زمستان که همین جوری‌اش به خاطر آلودگی و دمای زیر صفر (که یک موقع پوست دانش‌آموزان خراب نشود) و دو سسانتی متر برف تعطیل می‌کردند، باز هم می‌خواهند تعطیل کنند؟ (قشنگ معلوم است با غیظ می‌گویم؟! ای نسل سوخته ما!

زمان ما نهایت لطفی که به ما می‌کردند این بود که رنگ آخر مدرسه می‌گفتند هر کس دست به سینته بنشیند می‌گذاریم پنج دقیقه زودتر برود. بعد این جوری بود که ما یک ربع مثل سنگ مرمر صاف می‌نشستیم تا آخرش معلم‌مان اگر کتک آن روزمان را زده بود و کاری با ما نداشت، می‌گذاشت پنج دقیقه زودتر برویم. تازه آن هم با هزار منت که: «یواش برو، اگه جیکت دربیاد میندازیمت تو سیاهچال تا صبح صدای غیر انسانی بدی!» بعد تا ما پاورچین پاورچین می‌رفتیم می‌رسیدیم در مدرسه رنگ خورده بود و همه زودتر از ما می‌ریختند توی خیابان.

شما ببینید الان فصل امتحانات و کارنامه و از این چیزها هم هست. الان بچه کارنامه‌اش را می‌آورد برای پدر و مادرش می‌گوید عالی شدم، پدر و مادرش هم می‌گوید خیلی هم عالی که عالی شدی. حالا اگر عالی هم نشده باشد سریع روان شناس می‌آورند روی سر بچه که واقعا چه کنیم بچه افسرده نشود و جلسه می‌گذارند آیا پلی استیشن جدیدی را که برایش گرفته‌اند، باید ارتقا بدهند یا خیر؟ خب ببینید زمان ما این طوری بود که وقتی با کارنامه می‌آمدیم خانه، بابای‌مان تازه می‌پرسید: «وَه پسر تو مگر مدرسه میری؟ چه زود بزرگ شدی» و تازه پی می‌برد کلاس چندم هستیم. بعد که می‌گفتیم قول داده بودید دستگاه می‌کرو بخردیم، می‌گفتند: «تو دیگه واسه خودت مردی شدی، دست بردار از این چیزها» کارنامه را به مامان‌مان هم که نشان می‌دادیم، به ازای هر بیستی که نگرفته بودیم سرسرفوت پسر همسایه را می‌خوردیم. حالا عجیبی‌اش این بود که پسر همسایه ما کلا غیر از درس پرورشی همه را تجدید می‌شد و ما آخرش نفهمیدیم سرکوفت چی این آدم را باید بخوریم؟ واقعا زمانه عجیبی بود.

نیم دقیقه‌ای

مکالمه خیلی کوتاه



همسر آقای اسمیت گوشی را برداشت،شماره ای را گرفت و شروع به صحبت کرد. بعد از نیم ساعت گوشی تلفن را گذاشت و خواست به آشپز خانه برود. آقای اسمیت تعجب کرد و پرسید: «چطور شد که زودتر از دو ساعت تلفن رو قطع کردی؟!» خانم خندید و گفت: «شماره رو اشتباه گرفته بودم»!

ترجمه و تصویرسازی:فرنگیس یاقوتی، سعید مرادی

ما و شما

داستانک، ترسانک، سوتی، شعر، طرح، عکس و هر ایده بامزه و جالب خود را به پیامک ۲۰۰۹۹۹۰۰ یا شماره ۱۸۳۷۴۱۸۴ در پیام رسان ایتا بفرستید.

• خطبه شعبانیه که در صفحه اول زندگی سلام روز چهارشنبه چاپ کرده بودین عالی بود. با تشکر.
علی گشته گر، درگز
• لطف کنید و پرونده ای درباره باورهای غلط و کتایه ها و اصطلاحات رایجی که به مقدسات ما توهین می کنه و حاویمن نیست، داشته باشید.
• کلمات خیلی از گلوله ها قوی ترن، حواست باشه به کی شلیک می کنی.
محمد جواد سلیمی
• آق کمال؛ تا حالا شده در زندگیت سوتی بدی؟ اگه میشه یکی از این سوتی های باحال رو برای ما تعریف کن!
• گاهی به بالا می روم، گاهی به پایین معیار این بالا و پایین رفتم چیست؟
وقتی که می آیی وچشمانت به من هست!
وقتی که می آیی و لبخندت به من نیست!
علی اکبر یاقوتی

• حکایت با عنوان ماست